

## قسمت‌هایی از سفرنامه پیر سبزعلی به آسیای میانه<sup>۱</sup>

شفیق نزارعلی ویرانی<sup>۲</sup>

نزارعلی جیوابهایی ویرانی<sup>۳</sup>

ترجمه: ملالی حبیبی<sup>۴</sup>

### چکید

پیر سبزعلی رمضان‌علی (وفات ۱۹۳۸) در بمبئی بزرگ شد. مادر بیوه‌اش که دل‌نگران خودسری پسر نوجوانش بود، او را به گوادر، در سواحل بلوچستان فرستاد تا تلمذی وارث محمد ریمورا بکند. تحت آموزش و سرپرستی وی، شخصیت سبزعلی آنچنان تغییر کرد که به زودی به عنوان یکی از پویاترین خادمان و خوش‌قریحه‌ترین سخنوران جماعت اسماعیلی شهرت یافت.

در سال ۱۹۲۳، امام سلطان محمد شاه آقا خان سوم پیرسبزعلی را برای مأموریت سختی به آسیای مرکزی فرستاد تا با جوامع اسماعیلی مناطق کوهستانی و دور افتاده ارتباط برقرار کند. سبزعلی خاطراتش از این سفر سخت و طاقت‌فرسا را به زبان گجراتی می‌نویسد. این خاطرات برای اولین بار و به صورت پیاپی از ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۶ در مجله اسماعیلی چاپ شد. در ادامه‌ی این مقاله قسمت‌های دهم و بیست و سوم سفرنامه شگفت‌انگیز وی می‌آید. او در این بخش‌ها سفرش به چترالرا که اکنون در پاکستان واقع است شرح می‌دهد. در بخش دهم، که به سبکی ادبی نوشته شده است، پیر سبزعلی از مأموریت پیش‌رو و باور کامل و اعتماد خود به امام صحبت می‌کند. در بخش بیست و سوم، در کوه‌های بدخشان سبزعلی

---

۱. این مقاله قسمتی‌هایی از یا سفرنامه پیر سبزعلی به آسیای میانه نوشته آقای شفیق نزارعلی ویرانی و آقای نزارعلی جیوابهایی ویرانی است که در گلچینی از ادبیات اسماعیلی: تصویری شیعی از اسلام، ویرایش شده توسط هرمان لاندولت، سمیرا شیخ و قطب قاسم، صفحه ۷۷-۷۸ چاپ شده است. توضیحات تکمیلی در ارتباط با این اثر و نویسنده آن در اولین پی‌نوشت به صورت تفصیلی آمده است.

۲. استاد برجسته مطالعات اسلامی دانشگاه تورنتو کانادا و مدیر مؤسس مرکز تمدن‌های آسیای جنوبی دانشگاه تورنتو کانادا

۳. پزشک و پژوهشگر مستقل ادمونتون کانادا

۴. دانشجوی کارشناسی ارشد مسائل جهان، مطالعات صلح بین‌الملل دانشگاه نوتردام آمریکا mhabibi@nd.edu

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۱/۱۷

با تعداد زیادی از مولای‌ها، اسماعیلی‌های آسیای میانه، روبه‌رو می‌شود. او از دیدن وفاداری آن‌ها در سخت‌ترین شرایط، و شادی و سرور در مجلس معنوی‌شان که کل شب ادامه داشت و خواندن پر شور و حرارت اشعار ناصر خسرو به شگفت می‌آید و اشتیاق آن‌ها را برای شنیدن فرامین، دعاها و راهنمایی‌های امامشان و تحسین خود را از سرسپردگی حتی کوچک‌ترین فرزندانشان بیان می‌کند.

### سفر به آسیای میانه ۳

#### قسمت ۱۰

نیمه شب بود و سکوت همه جا را فراگرفته بود. افراد دیگر کاروان من در خواب عمیقی بودند. تنها خروش آرام آبشار که به پایین سرازیر می‌شد این سکوت وحشتناک را در هم می‌شکست. سعی کردم که با پهلو به پهلو شدن ساحره خواب را آرام کنم اما او زیر بار نمی‌رفت و تلاش‌هایم برای آرام کردنش بیهوده بود. خیالات به ذهنم هجوم آورده بودند؛ خیالاتی که در طول سفر به کوه‌های پوشیده از برف بارها به سراغم آمدند. سفر فردا هم باز عبور از همان کوه‌ها بود. همان شب عجیب‌ترین داستان‌ها را درباره این کوه‌ها شنیدم و تصاویر آن‌ها از پیش چشمانم گذشت.

سفری که در پیش داشتیم نه با اسب و قاطر بلکه با پای پیاده بود. چون قاطرها دیگر نمی‌توانستند بارها را حمل کنند صاحبانشان همان شب رفته بودند. از برادران محلی خود خواستیم تا باربرهایی را برای حمل اسبابمان مهیا کنند و آن‌ها مشکل را حل کردند. اما مشکل دیگری ما را نگران کرد. خود همان شب، چند پتان به ما رسیده و خبر دادند که برف زیادی بر کوه لواری نشسته و جاده با برف پوشیده شده است. آن‌ها به ما هشدار دادند که نمی‌توان به راه ادامه داد و تا آب شدن برف باید صبر کرد. از شنیدن اینکه تا آن موقع دو یا سه مسافر در برف‌ها مدفون شده بودند هراسیدیم. در شرایط بدی قرار گرفته بودیم آیا باید سفر خود را به تاخیر می‌انداختیم یا به راه خود ادامه می‌دادیم؟ تصمیم سختی بود، اما





سرانجام تصمیم گرفتیم که سفر را ادامه دهیم و همه چیز را به مولا واگذار کنیم. تمام شب، این افکار ذهنم را به خودش مشغول کرده بود.

بارها صبح زود آماده بودند. بارها را وزن کرده و به آن‌ها سپردیم. در آن منطقه مزد کارگر بر اساس وزن حساب می‌شد. کرایه حمل یک «باتی» که حدود ده پوند ما می‌شود، از جایی که ما در آن بودیم تا استراحتگاه دروش، حدود هفت تا هشت کابلی یا تقریباً پنج روپیه ما می‌شد. معلوم شد که هنوز هم می‌توانستیم تا ایستگاه بین راهی بعدی اسب یا قاطر بگیریم، در نتیجه اول بارها را راهی کردیم و خودمان هم آماده شدیم که به دنبال آن‌ها رهسپار شویم. برادران محلی مان از ما خواستند که سفر خود را تا زمان دریافت اخبار مساعد به تعویق اندازیم، اما من پیش از این برنامه ریزی کرده بودم و نمی‌توانستم سفرمان را به تأخیر بیندازم. فرد مسن و با تجربه‌ای پیشنهاد داد: «پیاز خشک و برگه زردآلو در کیسه‌هایتان بگذارید زیرا هنگامی که به بالای قله لواری برسید با بوی بسیار بد برف روبرو خواهید شد. این بو به بعضی‌ها غلبه کرده و آن‌ها را بیهوش می‌کند. در آن زمان [برای فائق آمدن بر بوی بد برف] پیاز و زردآلو به کار خواهند آمد. البته نیازی به یادآوری نیست که خوردن آن‌ها در طول سفر چقدر مفید است.»

بعد از صبحانه، به راه خود ادامه دادیم. با اینکه یک اسب با خود داشتیم، به خاطر برف زیاد معمولاً مجبور بودیم با پای پیاده حرکت کنیم. کل جاده با برف پوشیده شده بود و مسیر بسیار پر پیچ و خم بود. کوه‌های پوشیده از برف به خاطر انباشته شدن برف بر روی آن‌ها حتی بلندتر هم به نظر می‌رسیدند، همانطور که وقتی برف‌ها آب می‌شوند کوه‌ها کوچک‌تر به نظر می‌رسیدند. در نتیجه کوه‌هایی که از دور به نظر کوچک می‌رسیدند اکنون درحالی که به آن‌ها نزدیک می‌شدیم با هیبتی بسیار بزرگ‌تر پدیدار می‌گشتند. این مواجهه کمی رعب آور بود، چون قبلاً هیچ‌گاه تجربه‌ای مشابه آن نداشتیم.

دیدن دوردست‌ها غیر ممکن بود، همچنان که درخشش کوه‌های سفید نقره‌ای خیره‌کننده چشم‌ها را اذیت می‌کرد. این صحنه‌های وحشتناک همه افکار درهم و برهمی را که اذهان ما را درگیر کرده بود پاک کرد. فقط می‌توانستیم در باره‌ی چیزی که در انتظارمان بود فکر



کنیم. در چنین مکانی، مهم نیست که یک فرد چقدر ثابت قدم باشد، فکر همنشینی با مرگ یک لحظه هم او را رها نمی‌کند. همانطور که پیش می‌رفتیم کوه‌ها هم ترسناک‌تر به نظر می‌رسیدند، اما حتی در چنین جای ترسناکی، می‌توانستیم سقف خانه‌ها را تشخیص دهیم که در برف فرو رفته بودند. این چنین است قدرت طبیعت! بعضی از خانه‌ها کاملاً در زیر برف مدفون شده بودند. من اصلاً نمی‌توانستم تصور کنم که چطور مردم می‌توانند در چنین مناطق خطرناکی زندگی کنند. بنابراین از راهنمایی که همراهان بود در این باره پرس و جو کردم. او گفت که در فصول برفی کسی آنجا زندگی نمی‌کند، اما با آب شدن برف‌ها، خانه‌ها دوباره نمایان می‌شوند و حتی ساکنان آن‌ها برای سکونت به آنجا برمی‌گردند. این توضیحات برایم بسیار حیرت‌آور بود اما هنگام بازگشت و در زمانی که برف‌ها آب شده بودند، صدها خانه و ساکنانشان را به چشم خود مشاهده کردم.

بعد از مدتی به گوجر که قرارگاهی در دل کوه‌های سر به فلک کشیده‌ی پوشیده از برف بود رسیدیم. تاریکی شب همه جا را فرا گرفته بود. حتی مردم محلی کوهستان هم جرأت نداشتند که در این زمان بیرون از خانه باشند اما تقدیر مقرر کرده بود که ما اکنون به دل کوه‌های پر رعب و وحشت بزنیم، و پس از اندک زمانی به قرارگاه وارد شدیم. نگهبان قرارگاه یک پنجایی بود که با احترام محل اقامت ما را تمیز و مهمان‌خانه را نیز برای کارگران آماده کرد. باربرها هنوز با بارهایشان نرسیده بودند. همانطور که زمان می‌گذشت کولاک هم شدیدتر می‌شد. گرسنگی و خستگی راه ما را از پا انداخته بود. با غذایی که نگهبان برایمان آورد جان تازه‌ای گرفتیم. بعد از حدود دو ساعت، بارهایی که منتظرشان بودیم، رسید. مجبور بودیم شب را در این جای پوشیده از برف به سر کنیم.

باربرها اجازه خواستند که شب را در کوه‌های اطراف سرکنند. با وجود اینکه از ادب و نزاکت درخواستشان متأثر شده بودم، درخواستشان را پذیرفتم. هرچند نگهبان دانا، که از روش این باربرها آگاه بود، به من گفت که خواسته آن‌ها را قبول نکنم زیرا فردا صبح به موقع نخواهند آمد و گرفتن کارگر در آنجا غیر ممکن خواهد بود. بعلاوه، اگر خبر حضور ما در آنجا به گوش دیگران برسد مشکلات جدیدی به وجود خواهد آمد. این توصیه‌ها به نظر درست



می‌رسید. در نتیجه فقط به چهار یا پنج نفر از آن‌ها اجازه دادیم که برای تهیه مواد غذایی بروند و زود برگردند. دو تن از کارگران که بسیار خسته بودند به جای خود دو نفر دیگر را معرفی کردند. در نتیجه به این افراد هم اجازه رفتن دادیم. اکنون همه چیز برای اقامت موقتمان در این مکان آماده بود اما خوابیدن غیر ممکن بود. صحنه‌های ترسناک روز در برابر چشمانم رژه می‌رفتند. باد بسیار سردی خشمگینانه شروع به زوزه کشیدن کرد و همراه آن کولاک شدیدتر شد. ما در بسترهایمان دراز کشیده بودیم و مولا را یاد می‌کردیم.

### قسمت ۲۳

ما کوگهوزی را حدود ساعت هفت و نیم ترک کردیم، و حدود ساعت ۱۰ صبح به مورای رسیدیم. بعد از خوردن مقداری غذا و چای، دوباره به سفر خود ادامه دادیم. حدود ساعت ۱۲ و نیم ظهر، به برنیس رسیدیم. اینجا محلی بود که رهبر کنونی چیترال، مهتر صاحب محترم، در آن بزرگ شده بود. در این جا لازم است که درباره یک رسم محلی به شما بگویم. در این مناطق، هر کودکی که در خانواده‌ای اشرافی به دنیا بیاید، در همان روزهای اول زندگی‌اش به خانواده دیگری سپرده می‌شود تا در شهری مناسب بزرگ شود. طبق همین رسم، میر کنونی، مهتر صاحب محترم، در اینجا پرورش یافته بود. مردی که به دستور مهتر صاحب ما را همراهی می‌کرد از اهل این منطقه بود و در واقع مهتر صاحب در خانه آن‌ها بزرگ شده بود. او همه مقدمات لازم را فراهم آورد تا به خانه‌اش برویم و اصرار داشت که در همانجا استراحت کنیم.

بعد از یک استراحت کوتاه، باز به راهمان ادامه دادیم تا زمانی که در مسیرمان به محلی رسیدیم که مجبور شدیم توقف کنیم. در این محل از بالای کوه، پیوسته تخته‌سنگ‌های بزرگی به پایین می‌افتاد. از آنجایی که در کنار جاده رودخانه خروشان بود، راهی جز ادامه همان مسیر نداشتیم. از اسب‌هایمان پیاده شدیم و منتظر ماندیم. هر وقت که وقفه‌ای چند ثانیه‌ای در پایین افتادن سنگ‌ها به وجود می‌آمد، یکی یکی به سرعت از آن محل عبور می‌کردیم. با وجود احتیاط، یکی از همراهانمان با برخورد سنگ به صورتش به سختی



آسیب دید. همراه دیگرمان، رمضان علی‌بهای، فوراً دست به کار شد تا به زخم وی رسیدگی کند. این کوه با سنگ‌های غلتانش به اسم درا گالاش شناخته می‌شد.

حدود ساعت ۷ شب، به جایی به اسم رِشون رسیدیم. تعداد زیادی از مولای‌ها در اینجا گرد هم آمده بودند. بعد از سپری کردن یک روز کامل در سفر، به شدت خسته بودیم، اما به محض اینکه چهره‌های مسرور مولای‌ها را دیدیم خستگی مان از تن بدر رفت. سکونت ما در اقامتگاه بهادر فدایی جمادار شیرمحمد با تشریفات زیاد تدارک دیده شده بود. در هر محلی که توقف می‌کردیم محبت و مهمان‌نوازی مولای‌ها قابل ستایش بود. قلب‌هایشان از خالص‌ترین محبت سرشار بود. کل شب را در یک مجلس که یک گردهمایی معنوی بود، سپری کردیم. این مریدان مدهوش، با خوش‌الحانی قصایدی را در وصف داعی برجسته، ناصر خسرو خواندند و اشعار او را قرائت می‌کردند. آن‌ها همیشه آماده بودند تا مال و جانشان را به فرمان مولانا حاضر امام فدا کنند. در آن مناطق، مردم به خاطر ارادت و سرسپردگی به مولانا حاضر امام و احترامشان به حجت ناصر خسرو، به شدت تحت تعقیب قرار می‌گیرند. اگر به صورت آشکار او را ستایش کنند باید همه نوع فشار و ظلمی را تحمل کنند. اما آن‌ها ذره‌ای به این موضوع اهمیت نمی‌دهند و آزادانه چون یک مرید حقیقی زندگی می‌کنند. زبان از بیان شکوه و جلال مجلس آن شب عاجز است.

صبح زود، صدها زن و کودک دور هم جمع شده بودند و بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدند تا فرمان مولانا حاضر امام را بشنوند. به محض خواندن فرمان امام همه به دقت و با احترام و ادب زانداوصفی گوش می‌دادند. با شنیدن فرمان امام، چشمانشان پر از اشک شوق می‌شد. چه سعادت‌ی امروز نصیب آن‌ها شده بود! برخی از آن‌ها می‌گفتند: «پیشینیان ما تمام طول زندگی‌شان حسرت و آرزوی شنیدن این سخنان پر برکت را داشتند، اما هرگز این امکان را به دست نیاوردند. امروز، مولای ما، این سخنان متبرک را دقیقاً به در خانه‌مان فرستاده است. آیا روزی مسرت آمیزتر از این هم می‌تواند باشد؟»

دانستن اینکه حتی ذهن خردسال‌ترین کودکانشان هم سرشار از اعتقاد به چنین طریقت والایی بود حیرت‌آور است؛ ذکر یک مثال کوچک کافی خواهد بود. در زمان دیدار مبارک



مولانا حاضر امام از بمبئی در سال ۱۹۲۳، به همراه یک پسر بچه ۹ ساله بدخشانی به آپولو پورت رفته بودم. وی قبل از آن هرگز به دیدار مبارک مولانا حاضر امام نائل نیامده بود. در حالی که می‌دانستم که چقدر مسرور است، از وی پرسیدم: «امروز چه چیزی دیدی که تو را اینگونه خوشحال کرد؟» جوابش بسیار زیبا بود. گفت: «امروز به دیدار نائل شدم، دیدار مبارک آن پادشاهی که برای نامش جانم را فدا می‌کنم.» هنگام به زبان راندن این عبارات، چشمانش مملو از اشک شوق بود. چنین محبت به امام زمان از سوی کودکی ۹ ساله. چه ارادتی!

تقریباً تمام ساکنان رشون مولای هستند. غروب، با خروج از محوطه، رودخانه‌ای نیرومند در برابرمان نمایان شد. در دوردست‌ها قله‌ها پوشیده از برف بود. گروهی از مردان و زنان در کوه دیده می‌شدند. کمی بعد، پنج اسب‌سوار مولای از آن سو آمدند. آن‌ها با خواهش از ما خواستند که به کوه روبه‌رو برویم. مهم نبود که چقدر خسته بودیم، نتوانستیم درخواست خالصانه و قلبی‌شان را رد کنیم.

راه خسته‌کننده‌ای در پیش بود. همراهان بدخشانی ما که با سختی جاده آشنا بودند، حتی آن‌ها هم شروع به اظهار نظر در خصوص دشواری راه کردند، و پیشنهاد دادند که شاید بشود از جماعت بخواهیم که با ما در میانه راه و در جایی به نام کوست دیدار کنند. اما ما احساس خوبی راجع به این پیشنهاد نداشتیم، زیرا که آن سفری دو روزه بود و رفتن به آنجا با کودکان خردسال باعث رنج و دشواری زیادی برای آن‌ها می‌شد. بنابراین به جای آن، همه ما عازم دیدار با آن‌ها شدیم. قبلاً از نواحی نسبتاً سختی عبور کرده بودیم، و با اینکه درباره سختی این مسیر شنیده بودیم، تصور نمی‌کردیم که سخت‌تر از مسیرهای قبلی باشد. در واقع، هرچه جلوتر می‌رفتیم، جاده سنگلاخی‌تر و صعب‌العبورتر می‌شد. با اینکه با خودمان اسب آورده بودیم، ولی به هیچ وجه امکان سواری گرفتن از آن‌ها در این مسیرها نبود. به علاوه، برف زیادی آمده بود و هوا هم به شدت سرد و سوزناک بود.

بالاخره جاده را طی کرده و به توقف‌گاه رسیدیم. بعد از اندکی استراحت، غذا آماده شد. خوراک کاری که با ماشک سبزی که در همان منطقه می‌روید درست شده بود. از دیدن



کاری سبزیجات بعد از چندین روز خیلی خوشحال شدیم. هرچند، تا مقداری از آن را خوردیم، به شدت شروع به استفراغ کردیم. متوجه شدیم که از برگ‌های سمی در پخت این کاری استفاده شده بود. به فضل خدا، اثر بد دیگری نداشت. شب را در آن مکان با مولای‌ها سپری کردیم و ساعت ۱۰ صبح روز بعد به سوی گوپیس آنجا را ترک کردیم.

پی نوشت

۱. ادبیات شیعه امامی اسماعیلی یکی از غنی‌ترین و تحسین‌برانگیزترین اما در عین حال ناشناخته‌ترین سنن ادبیات اسلامی است. اگر چه در حال حاضر بسیاری از گنجینه‌های ادبی بزرگ دنیای اسلام با ترجمه انگلیسی در دسترس همگان قرار دارد، اما گنجینه‌های ادبیات اسماعیلی به تدریج به طور گسترده در دسترس محققان و خوانندگان قرار گرفته است. این گلچین ادبی مهم سهم اساسی و مهمی در روند انتشار وسیع‌تر این ادبیات ایفا می‌کند. این گلچین برای اولین بار طیف وسیعی از متون ژرف منظوم و منثور اسماعیلی را در یک مجموعه آورده است. مجموعه پیش‌رو توسط برجسته‌ترین محققان این حوزه به انگلیسی ترجمه شده است و متعلق به یک دوره زمانی طولانی از تاریخ اسماعیلی است که از دوران فاطمیان تا اوایل قرن بیستم را در بر می‌گیرد. این متون که در اصل به زبان عربی، فارسی و زبان‌های گوناگون بدخشان و آسیای جنوبی بود به انگلیسی ترجمه شده است. این گلچین ادبی با اختصاص دادن بخش‌های مهمی به مباحث گسترده‌ای مانند ایمان و اندیشه، تاریخ و زندگی نامه نویسی، اخلاق، امامت و تأویل (یا تفسیر باطنی و تفسیر متنی) به طور پیوسته، عمق، تنوع و تمایز یکی از عالی‌ترین سنن اندیشه و خلاقیت اسلامی را، که همچنان توسط غرب نسبتاً ناشناخته باقی مانده است، به صورت اجمالی و ژرف مورد بررسی قرار می‌دهد.

This article originally appeared as Shafique N. Virani. "Episodes from Journey to Central Asia by Pir Sabzali Ramzanali." *In An Anthology of*





*Ismaili Literature: A Shi'i Vision of Islam*, edited by Hermann Landolt, Samira Sheikh and Kutub Kassam. 77-81. London: I.B. Tauris, 2008.

۲. نویسنده برگزیده و استاد برجسته مطالعات اسلامی دانشگاه تورنتو و مدیر مؤسس مرکز تمدن‌های آسیای جنوبی این دانشگاه است. ایشان در دومین جشنواره بین‌المللی فارابی در سال ۱۳۸۷ به سبب انتشار مجموعه آثار متعدد در خصوص فرهنگ و تمدن اسلامی عنوان یکی از برگزیدگان بخش خارجی مورد تقدیر قرار گرفت. پروفسور شفیق ویرانی نویسنده‌ای برگزیده و سخنرانی با شهرت بین‌المللی است که در بیش از پنجاه کشور دنیا و برای بیش از ۱۵/۰۰۰ نفر سخنرانی کرده است. سازمان ملل، با توصیف او به عنوان «فردی ژرف‌نگر» از وی به خاطر کوشش‌های علمی‌اش اینگونه تجلیل کرده است: «و آنان که عمر و استعداد خود را در این زمینه مبذول می‌دارند شایسته احترام و اکرام بسیارند.»

پروفسور ویرانی پس از دریافت درجه دکتری از دانشگاه هاروارد به عنوان هیئت علمی این دانشگاه مشغول به کار شد. وی مدتی ریاست بخش «علوم انسانی جهان» در دانشگاه زاید امارات متحده عربی و مرکز مطالعات تاریخی در دانشگاه تورنتو کانادا را بر عهده داشت و اکنون استاد مطالعات اسلامی و مدیر مؤسس مرکز تمدن‌های آسیای جنوبی در دانشگاه تورنتو است.

پروفسور ویرانی از طریق دانش، آموزش و کار بشر دوستانه، از اندیشه‌های تکثرگرا پشتیبانی و برای افزایش درک متقابل بین غرب و جهان اسلام تلاش می‌کند. وی از سازمان‌های علمی سراسر جهان جوایزی مانند جایزه کتاب بین‌المللی سال<sup>۱</sup> را دریافت کرده است و مؤسسه‌ای مانند انجمن مطالعات خاورمیانه آمریکای شمالی<sup>۱</sup>، انجمن بریتانیایی مطالعات خاور میانه<sup>۱</sup>، بنیاد مطالعات ایرانی<sup>۱</sup>، و سازمان کنفرانس اسلامی<sup>۱</sup> از ایشان قدر دانی کرده‌اند. مؤسسه لوریر<sup>۱</sup> ایشان را به عنوان یکی از «مشهورترین محققان جهان در حوزه مطالعات اسلامی» توصیف کرده است.

برخی از آثار چاپ شده ایشان به شرح زیر است:



“*The Ismailis in the Middle Ages: A History of Survival, A Search for*

*Salvation.*” New York: Oxford University Press, 2007. (در جستجوی رستگاری:)

(شیعه اسماعیلی پس از حمله مغول)

“*Taqiyya and Identity in a South Asian Community.*” In *Journal of Asian Studies*

70, no. 1 (February 2011): 99-139. (نقش تقیه در شکل‌گیری هویت اسماعیلیان هند)

“*Symphony of Gnosis: A Self-Definition of the Ismaili Ginān Literature.*” In

*Reason and Inspiration in Islam: Theology, Philosophy and Mysticism in*

*Muslim Thought.* Edited by Todd Lawson, 503-521. London: I.B. Tauris,

2005. (نغمه معرفت: بررسی توصیف سنت گِنان اسماعیلیان هند)

“*The Days of Creation in the Thought of Nasir Khusraw.*” In *Nasir Khusraw:*

*Yesterday, Today, Tomorrow.* Edited by Sarfaroj Niyozov and Ramazan

Nazariev, 74-83. Khujand, Tajikistan: Noshir Publishing House for Institute of

Ismaili Studies and Academy of Sciences of Republic of Tajikistan, 2005.

(روزهای آفرینش عالم در اندیشه حکیم ناصر خسرو)

در ایران نیز مقاله «اسماعیلیان در الموت و جنوب ناحیه دریای مازندران پس از فتوحات

مغول» توسط دکتر ساسان طهماسبی ترجمه و در شماره ۵۱ (پاییز ۱۳۹۱) فصلنامه تاریخ

اسلام دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم به چاپ رسیده است.

<sup>3</sup>. Pir Sabzali Ramzanali, Alijah Mishanari Sabaja-ali-bhai ni musafari:

Madhya Eshiya ni rasik Vigato, *The Ismaili*, Mumbai (27 April 1924), p. 4

and (19 October 1924), p. 2; tr. Nizarali J. Virani and Shafique N. Virani in

*Journey to the Roof of the World: The Travels of Pir Sabzali in Central Asia*

(forthcoming). معرفی این بخش توسط مترجمان (از زبان گجراتی به انگلیسی) نوشته

شده است.